

باستانشناسی افغانستان

از کهن ترین روزگار تا دوران تیموریان

Archaeology of Afghanistan: From Aerialist to the Timurid period

پاره دوم

کهن سنگی یا سنگ ناتراش

ریچارد س. داویس

Richard S. Davis

گزارشگر از زبان انگلیسی به پارسی

صدیق رهپو طرزی

هیچ آگاهی در مورد دوران کهن سنگی یا سنگ ناتراش Paleolithic در افغانستان، پیش از سال ۱۹۵۱ع. در دسترس نبود. به روی نقشه بررسی ها و کاوش های مربوط به دوران کهن سنگی، جایگاه این کشور سپید سپید بود. از این رو، این باور وجود داشت که ممکن افغانستان برای مردمان شکارگر و میوه چین یا گردآورنده گان مواد غذایی دست نخورده و آماده، ناشناس بوده باشد. اما، برخی بررسیگران دوران پیش از تاریخ در آسیا، دیده به راه این امر بودند که ممکن کم کم اثر هایی و باقی مانده گانی از کسانی که در دوران کهن سنگی میان و پاکهن سنگی زبر یا بالایی در این جا می زیستند، به دست آید. در جریان بیست سال پس از آن، به روشنی حضور جایگاه هایی از دوران کهن سنگی میان و زبری، نشانی شدند و به تازه گی نمونه هایی از اثر های دوران سنگ زبری به دست آمدند. با آن هم، بررسیگران دوران سنگ، نمی توانستند تا حال و وضع همخوانی و تطابق انسانان را در بخش های گونه گونه دوران سنگ، پیش بینی نمایند. این پاره، باب و یا فصل در نظر دارد تا به بررسی شاهد ها و سند های به دست آمده مربوط به دوران کهن سنگی که از این کشور و منطقه به دست آمده اند، دست بزند.

در این بررسی دوران کهن سنگی Paleolithic به چار مرحله زمانی یکی پی دیگر چنین تقسیم بندی

شده اند:

۱- کهن سنگی زیری،

۲- کهن سنگی میانی،

۳- کهن سنگی زبری

۴- دوره آخر کهن سنگی زبری یا بالایی.

دو دوره آخر (دوران کهن سنگی زبری یا بالایی و دوره اخیر کهن سنگی زبری) را به صورت عموم، دوره آخر کهن سنگی زبری می خوانند. این گفته یا اصطلاح، نیاز کار برد میان سنگی Mesolithic را که گفته مبهم می باشد و تنها به وسیله کاوشگران پیش از تاریخ در جنوب آسیا، به کار می رفته است، از میان می برد. (مورخان ما از آن میان احمد علی کهزاد که در مورد پیش تاریخ اثری دارد، این اصطلاح را به تقلید از همتایان آسیای جنوبی فرآوان به کار برده اند. طرزی). گرچی کاربرد واژه کهن سنگی (ابزاری که از توته سنگ ساخته شده و در عصر یخ به کار می رفته است) ریشه در سده نهم دارد و آن را در خط فنی و حادثه نگاری به کار می بردند، اما، این جا بیش تر بار اقتصادی دارد. این گفته به هرگونه وسیله و حالت زیستی که از راه شکار و گردآوری مواد غذایی تامین می گردد، به کار می رود.

از همین اکنون باید این مساله روشن گردد که مرز های کنونی افغانستان که هستی سیاسی کشور را در بر می گیرد، هیچ پیوند ویژه و خاص محدود کننده، با ساکنان دوران کهن سنگی ندارد. به همین دلیل ما باید در این راستا، بخش هایی از آسیای جنوب غربی، آسیای مرکزی و آسیای جنوبی را در نظر بگیریم. از این رو بررسی گران پیش از تاریخ، باید از انکشاف ها در دوران کهن سنگی در این سه بخش، آگاهی کامل داشته باشند. در بحث، جدل و بررسی در مورد دوران کهن سنگی در افغانستان، ضرورت است تا به اثر هایی که در نتیجه کاوش های باستانشناسی خارج از مرز های کنونی افغانستان، به دست آمده اند توجه جدی نمود.

در حالت و وضع کنونی، بررسی دوران پیش از تاریخ در افغانستان با مشکل‌ها و دردهای متعدد ساحه‌ها و دریافت راه‌حل‌های گونه‌گونه، رو به روست و سال‌های زیادی کار کاوشگران اثرهای باستانی را در بر خواهد گرفت. این را نباید فراموش نمود که کار بررسی و مطالعه دوران کهن سنگی در افغانستان در مرحله‌های به شدت اولی خویش قرار دارد. کارهای آینده باید به گونه‌ی سازمان‌داده شود تا از پُر کردن بیهوده گدام‌ها، در اثر کاوش‌های نادرستی، جلوگیری به عمل آید.

ساحه‌های دشوار و پیچیده

۱- چی وقت و در زیر کدام شرط‌ها و دلیل‌ها، در افغانستان در آغاز، هموینیدان Hominid

(انسانان اولی و پستانداران. طرزی.) که کارشان شکار و گردآوری خوردنی‌های آماده بود، می‌زیستند؟

۲- کدام جای‌ها و ساحه‌های محیطی در دوران کهن سنگی مورد بهره‌برداری قرار گرفتند، و

چگونه دگرگونی‌های آب و هوا در دوران پلیستوسن Pleistocene (از دید جغرافیه‌نگاران دورانی را می

گویند که آب و هوا در آن دچار دگرگونی‌های تند و شدیدی می‌شد. این حالت وضع، با خویش دوران یخچال

ها را به میان آورد. این تغییرهای اقلیمی از یک و نیم میلیون تا ده هزار سال را در بر گرفت. طرزی) بر

باشنده‌گان و جای‌های ویژه، اثر وارد کردند؟

۳- کدام جای‌ها و منطقه‌های ویژه در دوران کهن سنگی، به مدت دیرتری، انسانان در آن‌ها می

زیستند و کدام عنصرها و علت‌ها را می‌توان در مورد خلاهایی که میان مدت زیست رخ داد، مشاهده

نمود؟

۴- در دوران کهن سنگی در افغانستان کدام مواد غذایی و با چی ابزار کاری مورد استفاده بوده‌اند.

چی شاهد‌ها و سند‌هایی وجود دارند که این دگرگونی‌ها را در پیوند و رابطه با تغییرهای محیط‌محلّی نشان

بدهند؟

۵- چی نقشی را شکارچیان و گردآوران، در دوران پایان کهن سنگی در خط‌اهلی‌سازی و رام

کردن گوسپند و بز و کشت جو، داشته‌اند؟

نگاه فشرده به تاریخ کاوش ها در دوران کهن سنگی در افغانستان

اولین کاوش ها در مورد دوران کهن سنگی در افغانستان، در سال ۱۹۵۱ع. (Allchin) الچین، (۱۹۵۳ع.) و در اپریل ۱۹۵۴ع. به وسیله کارلتن س. کوون، Carleton S. Coon عضو دانشگاه پنسلوانیا، صورت گرفت. او در اثرش به نام « هفت مغاره»، (کوون، ۱۹۵۷ع.) شرح سفرها و کاوش هایش را در شمال افغانستان، می نویسد. کوون، با استفاده از موتر و گذر از کوه های هندوکش، به ایبک، مرکز ولایتی در شمال می رسد. همراهان زمین شناسش، جای های گونه گونه سنگ های آهکی را در این جا نشانی می نمایند و به نظر شان چنین می آید که جای های مناسبی برای بود و وجود مغاره های دوران کهن سنگی در آن محل ها می باشند. کوون، به زودی متوجه پناه گاه کوهی می گردد که نامش قره کمر می باشد. او به زودی دست به کاوش در این جای می زند. کوون، به کاوش در آن جا ادامه می دهد و در میان کار، سفر هایی هم به کابل می نماید، تا اثر های به دست آمده از دوران کهن سنگی را با موزیم کابل تقسیم نماید.

لوئیس ب. دوپری Louis B. Dupree، که افغانستان پُراعتبار در مورد بررسی ها، از دوران پیش از تاریخ تا دور کنونی می باشد، در خزان ۱۹۵۹ع. دست به بررسی عمومی در شمال افغانستان می یازد. او موفق می گردد تا جایگاه های متعدد مربوط به دوران کهن سنگی را نشانی نماید و سپس به کاوش و بررسی به آن ها دست بزند. (دوپری، و هوو، ۱۹۶۳ع.). او در ولایت بدخشان، به پناهگاه کوهی مربوط به دوران کهن سنگی میان که دره کور نام دارد، در سال ۱۹۶۶ع. دست به کاوش می زند. او در بدخشان سه جایگاه مربوط به دوران اخیر کهن سنگی زبری، در نزدیکی آق کوپروک کشف می نماید. این بخش دارای دو پناهگاه کوهی به نام های آق کوپروک اول و دوم، و هم چنان محل رو بازی در کنار دریای بلخ که آن را آق کوپروک سوم نام گذاری می نماید، می باشد. این جای ها در سال های ۱۹۶۲ع. و ۱۹۶۵ع. مورد کاوش قرار گرفتند.

س. م. پوگلیسی S. M. Puglisi، مدیر انستیتوت بررسی های دوران کهن سنگی در دانشگاه روم، و عضو هیئت باستانشناسی ایتالیا در افغانستان، در پیرامون ایبک، دست به کاوش زد. این جا، در بیست کیلومتری جنوب شرق قره کمر واقع است. او در آن جا، پناهگاه کوهی را در بستر وادی دره کلان، به دست

آورد. او به آزمایش کوچکی در سال ۱۹۶۵ع. در آن پرداخت و به کشف دو جای مربوط به دروان اخیر کهن سنگی زیری، موفق شد. (اللس سیو Alessio، در سال ۱۹۶۷ع).

دوپری و من، در تابستان سال ۱۹۶۹ع. بار دیگر از ایبک دیدن کردیم. این بار لاورنس لتتمن Laurence Lattman، زمین شناس از دانشگاه سین سین ناتی Cincinnati ما را همراهی می کرد. ما رد اثر دوره اخیر کهن سنگی را در کوجار، که در سه کیلومتری جایی که پوگلیسی آن را بررسی کرده بود، نشانی کردیم. در هنگام همان تابستان و تابستان بعدی، از همه آن جای های باستانی دیدن کردیم، و به مشاهده ساحه های پیرامونشان نیز پرداختیم. من، تمام این بخش های پیش - نوسنگی را بررسی کردم و بر آن شدم تا مطالعه های ژرف تری را نیز انجام دهم. (داویس، ۱۹۷۴ع). من همچنان فرصت آن را به دست آورم تا اثر های مربوط به دوران اخیر کهن سنگی که در شهر سمرکند، تاشکنت و دوشنبه در آسیای مرکزی شوروی، به دست آمده بودند، بررسی کنم.

فیلیپ گوین Philippe Gouin، عضو هیئت باستانشناسی فرانسه یی در افغانستان دست به بررسی شمال هندوکش در دشت های سوزان شمال واحة تاشقرغان، زد. او محلی را مربوط به دوره آخر کهن سنگی زیریرا نشانی نمود و گزارش اولی را ارایه کرد. (گوین، ۱۹۷۲).

تازه ترین کشف باستانشناسی به وسیله دوپری، در جنوب هندوکش در ساحه دشت ناور، صورت گرفت. در آن جا در کنار ساحل دریاچه کهن، او توانست به بازمانده گان اثر مربوط به کهن سنگی میانی و ممکن زیری، دست بیابد. (دوپری، ۱۹۷۴ع).

همه این جایگاه های باستانی در شکل شماره ۲.۱، دیده شده می توانند. این گپی روشن است که هر باستانشناسی که دست به بررسی های کهن سنگی در افغانستان زده، دست خالی از آن بر نگشته است. اما، این بررسی ها در مرحله های به شدت ابتدایی قرار دارند. امیدواریم تا در آینده، در جریان همکاری و همیاری خبره گان، توجه حکومت و فراهم آبی سرچشمه های مالی، کار دراز مدت و ژرف برنامه های کاوش باستانشناسی، روی دست گرفته شود.

نخستین باشندگان افغانستان

دوران کهن سنگی زیری

در حالت و وضع کنونی، داده ها در مورد حضور انسانان در زمان پیش از دوران کهن سنگی میان، به کاوش ها و نتیجه کشف هایی محدود می گردد که لویی دوپری در تابستان ۱۹۷۴ع. در ساحل باستانی دشت ناور که خود یک دریاچه ژرف و بزرگ آب شور بوده و در حواشی کوه های هندوکش در ولایت غزنی قرار دارد، اجرا نموده است. (دوپری، ۱۹۷۴ع). دوپری، در بررسی کوتاهی که در ساحل شرقی و شمال دریاچه (نزد ما به آب ایستاده غزنی معروف است. طرزی) انجام داد به ابزار کوارزی Quartz (یک سنگ معدنی است که دارای رنگ سپید و یا بی رنگ می باشد. ترکیبی از سلیکان و آکسیژن بوده به فراوانی یافت می گردد. طرزی) به گونه های زیر دست یافت: ساتور، تراشگرها، وسیله های برنده و ریگ مال ها. بر اساس بر داشت دوپری، این ابزارها به ساخت و صنعت دوران کهن سنگی زیری، بسته اند. برای دلگرمی و اطمینان بیش تر بایست در این ساحه کاوش ها و بررسی های دقیق و ژرف زمین شناسی نیز صورت بگیرد. امیدواریم تا کاوش های بعدی پرده از روی ابزارهای بیش تر مربوط به دوران کهن سنگی زیری را بردارد. در این راستا، پیوند آن ها با حضور مانده های چارپایان پیشین از اهمیت بزرگی بر خوردار می باشد. به هر روی، کشف های دوپری و بررسی های نمونه یی اش در دسترس ماست. این امر به ما اجازه می دهد تا این فرضیه را به میان بیاوریم که ساحه های دشت ناور در غزنی، در بر گیرنده شاهد ها و سندهایی از باشندگان در دوران کهن سنگی زیری، می باشد.

نزدیک ترین جایی هایی که در آن بازمانده گان دوران کهن سنگی زیری در حوالی افغانستان به دست آمده اند، در سوان Soan واقع در ۹۰ کیلومتری جنوب شرق اسلام آباد، پایتخت پاکستان، (الچین و الچین، ۱۹۶۸، ص. ۵۹)، ابزار ریگ مال و توته سنگ های تیز در آسیای مرکزی شوروی سابق (لازرانکو Lazarenko و Ranov رانوف، ۱۹۷۷ع.) و لادیزیان Ladizian در بلوچستان ایران (هوم، ۱۹۷۶ع.) می باشند. همه این یافته ها بسیار نزدیک به مرز های کنونی افغانستان می باشند. آن چی از اهمیت بزرگ بر خوردار می باشد، این امر است که بسیاری از این ساحه ها چنین به نظر می رسد که ادامه و کشاله زیستی است که در مرز های کنونی افغانستان بوده اند. جای شگفتی و تعجب نیست اگر روزی در افغانستان بازمانده

های باشنده گان دوران کهن سنگی زیری، به دست آیند. این که چگونه ابزارسنگی به دست می آید، مساله دیگری است. وجود ساخت و صنعت با تیر دستی و یا بدون تبردستی به صورت یقین امکان دارد. آن چی بسیار اهمیت دارد، این است که بدانیم که چگونه این شکار گران و گردآوران دروان کهن سنگی زیری، خویشتن را با محیط و وضع پیرامونی، همخوان ساخته و تطابق داده اند.

دوران کهن سنگی میان

جایگاه های کاوش

دره کور

غار مرده گوسپند

دره هزار سم

قره کمر ۲ و ۴.

دشت ناور

تعیین کاربن ۱۴.

دره کور (دویری، ۱۹۶۸ع.)

GX ج.ا.کس. ۱۱۲۲ = ۳۰۳۰۰ مثبت ۱۹۰۰ منفی ۱۲۰۰ پ.ا.

یادداشت:

در این جا لازم دیدم تا برای خواننده گان، در مورد تاریخ گذاری و یا یابی یک اثر کهن، با بهره برداری از شیوه کاربن - ۱۴. روشنی کوتاهی بیندازم.

ویلیام لیبی ۱۹۸۰-۱۹۰۸ William Libby استاد دانشگاه شیکاگو، در سال ۱۹۵۰ ع. به کشف اندازه گیری زمانی به نام سنجه رادیو اکتیف، نایل آمد. او در نتیجه این کشف، جایزه نوبل را به سال ۱۹۶۰ ع. در رشته کیمیا، دریافت کرد. شیوه کار در این سنجه چنان است که تمام گیاه ها و جانداران برای زیست شان، کاربن دای اوکساید می سازند. در این امر کاربن - ۱۴. نیز جای دارد. پس از آن که موجود زنده بمیرد، این کاربن بر اساس اندازه معین زمانی آرام آرام کاهش می یابد. همین جریان کاهش است که زمان را به دست می دهد و تاریخ گذاری را می توان بر موجود مورد آزمایش ثبت کرد. باستانشناسان هر گاهی که می خواهند تاریخ دقیق را ارایه کنند از کار برد زمانی بر اساس پیش از عیسا و پس از عیسا خود داری می نمایند، زیرا این زمان را عیساییان پس از ۴۰۰ سال گذشتن از مرگ عیسا، به صورت فرضی سامان دادند. به این دلیل، در باستانشناسی سال ۵۷۳۰ مثبت - منفی ۴۰، پذیرفته شده و نوشته می کنند. به صورت نمونه ۲۵ هزار سال پیش از اکنون یا b.p. تا بتوانند زمان را با شدت هر چی بیش تر دقیق بیان کنند. نکته مثبتی که در این امر نهفته است این می باشد که به گفته حافظ، به جنگ هفتاد و دو ملت میان دین ها و فرهنگ های مختلف، پایان می بخشد و آن را بر خط دید دانشی و علمی استوار می سازد. هم چنان برای این که محاسبه از دقت دانشی بر خودار باشد، یک اندازه رقم مثبت و منفی را اضافه می نمایند. مانند مثبت منفی ۲۲۱. یاد مان نرود که برای کاربرد این واژه، اکنون سال ۱۹۵۰ ع. را پذیرفته اند. البته سال های پس از ۱۹۵۰ ع. رابر آن می توان اضافه کرد. در همین نمونه قره کمر، سطح اول رقم ۱۰۵۸۰ مثبت - منفی ۷۲۰، پ.ا. را ذکر نموده اند. این رقم را رالف Ralph و کوون Coon در سال ۱۹۵۵ ع. ذکر کرده اند. طرزی.

با آن که در افغانستان بسیاری جای ها در خط مرحله موستریان Mousterian (همان دروان کهن

سنگی میان است که در اروپا مورد توجه قرار گرفته است و پیوند نزدیک با انسان نیاندرتال دارد. طرزی) و یا دوران کهن سنگی میان، نشانی شده اند، تنها یکی را یعنی دره کور را می توان به صورت یقین در این رده قرار دارد و آن را مربوط به دوران کهن سنگی میان به حساب آورد. توصیه من این است که در افغانستان، از کار برد گفته و اصطلاح موستریان، باید دوری نمود، مگر این که نشانه های روشنی به دست آید که رابطه اش را با وضع جنوب فرانسه، پیوند مستقیم بدهند. کار برد دوران کهن سنگی میان کم تر یاد آورنده بخش های دیگر است و درب فرضیه های گونه گون را در مورد گروه های فرهنگی دوران کهن سنگی میان می بندد. بیان درست دوران کهن سنگی میان در افغانستان چنین است: صنعت تراشه یی دوران آغاز گرما، با فنی که در جریان کار بردش سنگ خاکستری رنگ سختی را گرد بسازند و شکل کف دست به آن بدهند.

دره کور یک پناه گاه سنگلاخی طبقه طبقه یی است که در نزدیک قریه چنار گونجوس (گنجشک) خان در ولایت بدخشان، قرار دارد. این پناه گاه در بلندی دره قرار دارد و به صورت روشنی بر منظر تمام گوشه های دهکده فرمان می راند. در این جا، در زمان باستان، ریزش های سنگلاخی زیادی صورت گرفته است. همین امر، کار کاوش و بررسی را با دشواری رو به رو می سازد. ابزار دوران کهن سنگی میان (نگاه کنید به شکل های ۲.۲ و ۲.۳) در ساحل دریا که گل و لای همراه با گچ در آن ذخیره شده و رسوب کرده بودند، کشف گردیدند. چنین به نظر می آید که این گل و لای، در نتیجه جریان جوی بزرگ و کهنی که از کنار پناه گاه تیر می شده، رسوب نموده است. اندازه زمانی کاربن سی - ۱۴، که در بالا آمده است، از روی آزمایش بر توته های ذغالی که در یک اجاق مانده بوده، گرفته شده است. این اجاق به اثر کنش و واکنش آب، دست خورده است. چنین شکی وجود دارد که ممکن برخی ذغال های مربوط به دروان پسا - کهن سنگی میان یا دروان کهن سنگی زبری، با نمونه هایی که تاریخ شان مورد آزمایش قرار گرفته است، مخلوط شده باشد. به این گونه، زمان کمتر و یا جوان تری را نشان داده باشند. ممکن است که ذخیره های اجاق های دست ناخورده در بخش پایینی که سنگلاخ بر آن ها فرود آمده است، گور و پنهان شده باشند. من و دوپری، تا کنون شرح ابتدایی در مورد مواد سنگی را ارائه کرده ایم، (دوپری و داویس، ۱۹۷۲ع)، اما، باید چندین بررسی دیگری را هم انجام داد. از لایه های دوران کهن سنگی میان، در حدود ۸۰۰ نمونه سنگ به دست آمده اند. به

صورت روشن در این جا فن لی واللیسی Levallois (این واژه در دانش باستانشناسی به آن چنان فنی در دوران سنگ به کار می رود که در جریانش از توته های سنگ سخت خاکستری رنگ، سنگ هموار دیگری مانند کف دست می ساختند. طرزی.) انکشاف نموده است. نمونه هایش تیغه های نازک می باشند. (نگاه کنید به شکل ۲.۲، شماره ۴.)، اما، فن مسلط همانا ساختار گرد گونه یا مدور می باشد. ابزار هایی به گونه گرد و مدور بسیار بوده و تعداد زیاد شان به شدت کوچک اند، اما، دقیق ساخته شده اند. (نگاه کنید. شکل ۲.۲، شماره ۲.) سکو های متعدد نیز یافت گردیدند. (شکل ۲.۲. شماره ۱.) ویژه گی این فن و صنعت، حضور تیغه های فراوان می باشند. (شکل ۲.۲، شماره ۳.) بی نظمی یا کار دوباره روی ابزار بسیار زیاد می باشد. در این جا به تراشگر هایی که کنار را بتراشند، بر نخوردیم. از تبر دستی خبری نبود. ابزار ویژه دوران کهن سنگی زبری یا بالایی به تعداد کم به دست آمدند. مودای که این ابزار از آن ها ساخته شده اند، سنگ سخت سیاه آتشفشانی است که به ساده گی ورقه نمی گردد. این یافته های سنگی هنوز هم به صورت دقیق و کامل بررسی نشده اند. به همین دلیل سطح کیفی آن ها را نمی توان سنجید و حساب کرد.

در کنار این ابزار، توته بی از استخوان شقیقه انسان اولی نیز به دست آمده است. این نمونه را ج. لاورنس انگل J. Lawrence Angel، در نهاد سمیتسون Smithsonian مورد بررسی قرار داد. (انگل، ۱۹۷۲ع.). این را می توان تنها نمونه بی از موجود انسان اولی در چارچوب دوران کهن سنگی در افغانستان، خواند. انگل، آن را با مواد مربوط به انسان نیاندرتال و انسان مدرن یا هومو ساپین ساپین، مقایسه نموده و به این نتیجه رسیده است که این توته استخوان بیش تر از دیدگاه شکلی و ظاهری دانش اندام شناسی به ویژه کله، به انسان مدرن و نو می ماند تا نیندرتال. اما، بخشی از آن به انسانان نیندرتال که از مغاره اس - اسخول Es-Skhu (این مغاره معنای کودکان را می دهد. در ۲۰ کیلومتری شهر حایفا Haifa، قرار دارد. در اثر کاوش باستانشناسان در سال ۱۹۲۸ع. کشف گردید. در آن آرامگاه مرده گان و ابزار سنگی نیز به دست آمده است. طرزی.) واقع در کوه کارمل Carmel در اسرائیل، به دست آمده است، می ماند. به هر صورت نزدیکی اش را با انسان مدرن و نو نمی توان نا دیده انگاشت. (انگل، ۱۹۷۲ع. ص. ۵۶).

دکستر پرکینز Dexter Perkins در این لایه های کهن سنگی میان، بازمانده گان چارپایانی چون:

گوسپند، بز و ممکن گوزن یا آهوی مارکوپولو، را نشانی نموده است. این را می توان کشف بزرگی خواند زیرا تمام گروه های شکار گر و گردآور در دوران پایانی کهن سنگی، نیز به شکار همین چارپایان، به ویژه گوسپند و بز، می پرداخته اند. به این گونه، ممکن است که این کار بر اساس همخوانی و تطابق به وضع و حالت ویژه بی که در دوران کهن سنگی میان، وجود داشته است، سر و سامان گرفته باشد. این حالت تا پایان دوران کهن سنگی، ادامه داشته است. در این مورد نیاز است تا یادداشت نماییم که در جایگاه مربوط به دوران کهن سنگی میان در تیشک تاش Teshik Tash، واقع در ازبکستان، نشان می دهد که از میان استخوان های به دست آمده، ۹۶ درصدش به بز کوهی سایبریایی، تعلق دارد. (Movius مویوس، ۱۹۵۳ع. ص. ۳۹۹).

حال و وضع به شدت متفاوت در پناه گاه کوهی به نام غارِ مرده گوسپند (به باورم باید نام دقیق این جا غارِ گوسپند مرده باشد. از این نادرستی ها به صورت فروان در ثبت نام ها در خط باستانشناسی می توان دید. فکر می نمایم که بار سنگین این اشتباه ها، به گردن یاران محلی باستانشناسان خارجی می باشد. این امر را به روشنی در ده مورزی غندی، واقع در کندهار می توان دید. طرزی) واقع در شمال غرب افغانستان، به مشاهده رسید. در این جا بررسی های اولی که توسط دوپری که در سال ۱۹۶۹ع. صورت گرفت، نشان داد که فن و صنعت در ابزار سازی مربوط به دوران کهن سنگی میان، از سنگ هاک مخلوط با سلیکان کار گرفته است. (دوپری، ۱۹۷۰ع.) خود پناه گاه سنگی به ذات خودش بزرگ بوده دارای ۳۰۰ متر آبچکان می باشد. ژرفای این بخش ۱۰۰ متر عمق دارد. در دروازه ورودی مغاره، ریزش سنگین سنگلاخی دیده می شود. فرض بر این است که در اثر ریزش همین صخره، همه گوسپندان مرده اند! پس از نشر اولین گزارش، در تابستان سال ۱۹۷۰ع. یک راه بزرگ در پشت پناه گاه باز گردانده شد. نتیجه این کشف ها، بر اصالت این فرض که ابزار سنگی به دست آمده، مربوط به دوران کهن سنگی میان می باشد، شک انداخت. با آن که این ابزار ویژه گی های فرهنگی داشتند، اما، ویژه گی لایه بی بودنشان زمان کهن دوران آغاز گرمای پس از عصر یخچال ها را نشان نمی دهند. اکنون ما می توانیم غار گوسپند مرده را از خط مربوط به دوران کهن سنگی میان، بیرون بکشیم.

س. ب. م. مک برنی C. B. M. McBurney عضو دانشگاه کامبریج، به تازه گی های گزارش داد

که در ولایت بلخ، نزدیک آق کوپروک، حضور مواد مربوط به دوران کهن سنگی میان دیده شده است. او برای این کار به کاوشی در ذخیره گاه مغاره زمین سرخ، دست زد و از وجود ابزار فنی مربوط به دوران کهن سنگی میان، گزارش داد. (مک برنی، ۱۹۷۲ع. ص. ۲۵). اما، این ابزار تا به حال به صورت مفصل و همه جانبه بررسی نشده اند و از این رو نمی توان در مورد، دست به تبصره بیش تر زد.

س. م. پوگلیسی، دور تر به سوی شرق، در دره هزار سم، نزدیک شهر ایبک، متوجه حضور ابزاری شده است که او آن ها مربوط به دوران کهن سنگی میان، به حساب می آورد. (پوگلیسی، ۱۹۶۳ع. ص. ۳). او به ابزار سنگی دست یافت که از سنگ های رسوبی خاکستری رنگ بر اساس فن و صنعت آخرین دوره کهن سنگی، ساخت ابزار سنگی گرد و دوران کهن سنگی میان ساخته شده اند. با آن هم، هیچکدام از ابزاری که در گزارشش آمده اند، به وسیله فن و صنعت های یاد شده، ساخته نشده اند. مشاهده و بررسی خود من در این ساحه هیچ نشانه یی را از فن و صنعت دوران کهن سنگی میان را نشان ندادند. البته در این محل یک مقدار زیاد سنگ های خاکستری سخت که تریشه شده اند، در بخش های مختلف برآمده گی های وادی در دره هزارسم، دیده شده اند. در این جا، باقیمانده های فراوان اثر زیست مردمان هر دو دوران کهن سنگی و کهن سنگی زبری یا دوره نوسنگی که از این گونه سنگ ها بهره گرفته اند، بر جای مانده اند. بدون شک شکارگران و گردآوران دوران کهن سنگی و کشتگران دوران نوسنگی، و کوچپانی که در مسیر چراگاه ها در رفت و آمد بوده اند، از این سنگ ها گرد و مدور که در این ساحه فراوان یافت می شده، بهره برداری شایان توجه نموده اند.

در کنار دره هزارسم، جایگاه دیگری به نام قره کمر (نگاه کنید به شکل ۲.۴ تا ۲.۸) وجود دارد که به وسیله کون، در سال ۱۹۵۴ع. مورد بررسی و کاوش قرار گرفت. قره کمر، یک پناه گاه سنگی صخره یی کوچک است که در ۱۳۵ کیلومتری بستر دره قرار دارد. (نگاه کند به شکل ۲.۴). لایه های فرهنگی اول و سوم مربوط به دوران اخیر کهن سنگی می باشد و در این مورد در بخش دیگر این باب، فصل و پاره، به صورت همه جانبه سخن خواهم زد. لایه های دوم و چارم به وسیله برخی دانشمندان دوران پیش از تاریخ، مربوط دوران کهن سنگی میان، دسته بندی شده است. با آن هم، کون، هویت ابزار سنگی که برای هموار

ساختن ابزار دیگر سنگی برای ساختن جنگ افزار به کار می رود، زیر پرسش برده است. لویس پرادل، Louis Pradel در مقاله بی زیر عنوان، ریشه های دوران کهن سنگی برین یا بالایی، که در سال ۱۹۶۶ ع. به دست نشر سپرد، به این باور است که قره کمر، ممکن مرحله گذرا و عبوری میان دوران کهن سنگی میان و دوران کهن سنگی زبری یا بالایی باشد. او این چنین می گوید:

، در قره کمر افغانستان، مواد مربوط به دوران کهن سنگی زبری یا بالایی، ممکن وجود داشته باشند. این ها در میان لایه های دو دوران قرار دارند... با آن هم، این آگاهی، از نادقتی بر خوردار است.، پس از بررسی مواد به دست آمده از لایه های دوم و چارم در موزیم کابل، برایم روشن گردید که آخرین گفته پرادل، به شدت قابل درک است. به ساده گی می توان گفت که شاهد روشنی وجود ندارد که بتوان داوری نمود که این مواد به دوران کهن سنگی میان، تعلق دارند. سیاهه و توضیح صنعت های مورد بحث، در جدول های ۱ و شکل ۲.۵ در برگزیده ابزار مربوط به لایه دوم می باشد.

هسته اساسی سطح دوم در برگزیده ورقه های گونه گون اند و هیچ کدام را نمی توان گفت که با فن گرد سازی و مدور سازی سنگ و هم چنان ورقه سازی سنگ، در پیوند اند. در این گردآوری سنگ نوکدار، ورقه بی و یا تیغه بی را نمی توان یافت. این مجموعه، بسیار کوچک بوده و توته های دگرگون شده به هیچ طبقه بندی پیوند ندارند. بر سنگ تنهایی که از شیوه تاریخ نمایی کاربن - ۱۴، بهره گرفته شد، با چنان زمانه های دگرگونه بی همراه بود و به گونه بی آلوده و نا مطمئن شده بود که نمی شد آن را از دید زمانی در این فن دسته بندی کرد.

تنها ده توته سنگ از سطح چارم به دست آمدند. کناره یکی از این ورقه های سنگی دوباره دست خورده و ترمیم شده بود، یک تا دست خورده و مورد استفاده، دو تا تیغه، پنج تا تیغه ورقه بی و یک تا هم دارای مرکز روشن. کون، (۱۹۵۶، ص. ۲۴۹) این امر را مشاهده کرد که سطح های دوم و چارم از دید نمای ظاهری و شکلی سنگ و فن ثبت همانند اند. بررسی من در موزیم کابل نیز این نتیجه را به همراه داشت. به این گونه نمی توان ابزار گرد آوری شده از سطح چارم را به دوران کهن سنگی میان، با هیچ صورتی پیوند داد. به ساده گی می توان گفت که این امر ناشناس باقی مانده است.

در کنار یافته های دوران کهن سنگی زیری در دشت ناور که پیش تر به آن اشاره شد، در بخش های ساحلی این دریاچه، ابزار بازمانده از دوران کهن سنگی میان، نیز به دست آمده اند. دوپری، همانندی میان مواد شکل زمین در دشت ناور و دره کور، را نشان داده است. (دوپری، ۱۹۷۴ع). کاوش های بعدی به صورت روشن پرده از اهمیت بسزای این منطقه را خواهد برداشت.

جدل و بحث

شرح بالا در مورد جایگاه های باستانشناسی، مربوط به دوران کهن سنگی میان در افغانستان، برای برخی از خواننده گان این احساس را به میان می آورد که این ساحه را پرده بی به شدت لُک ابهام پوشانیده است و ما را با نبود اثر هایی از دوران کهن سنگی میان، رو به رو می سازد. اما، ما می توانیم به صورت یقین بگوییم که حضور مردم در دوران کهن سنگی میان، تثبیت شده است. ابزار به دست آمده از دره کور، شاهد انکار ناپذیر این امر است. در مورد بخش های دیگری که نام بردیم (قره کمر و غار گوسپند مرده) به صورت جدی می توانیم بگوییم که ممکن به دوران کهن سنگی میان تعلق نداشته باشند و یا نیاز به بررسی های بیش تر و همه جانبه تر دارند تا ثابت شود که به دوران کهن سنگی میان تعلق دارند یا نی. (دشت ناور، آق کوپروک و هزارسم).

بر پایه شاهد های بیرونی به یقین می توان گفت که مردمانی در دوره کهن سنگی میان در افغانستان می زیسته اند.

در کوه های زاگروس Zagros واقع در مرز عراق و ایران، جایگاه های زیاد دوران کهن سنگی میان که می توان آن ها را قدیم ترین جای زنده گی دانست، کشف شده اند. در آسیای مرکزی شوروی حضور حالت زمینی مربوط به دوران کهن سنگی میان با روشنی ثبت شده است. هم چنان در پاکستان نیز بدون شک حضور نشانه های دوران کهن سنگی میان، وجود دارد. این دیگر ناممکن است که در افغانستان در این دوران، در حالی که در چار سویس مردمان وجود داشته اند، ناساکن و خالی از مردم بوده باشد.

در دید گسترده دگرگونی های تدریجی، چنین به نظر می آید که ساحه های گسترده در جنوب غرب و آسیای مرکزی شوروی ممکن تا دور آخر پلیستوسن (دورانی که ما شاهد دگرگونی های شدید اقلیمی بودیم.

این امر، سبب به میان آمدن دوران یخچال ها گردید. این کار، مدت میان یک و نیم میلیون و ده هزار سال را در بر گرفت. طرزی) میانه که مردمان مربوط به دوران کهن سنگی زیری، شروع به راه افتادن به سوی ساحه های داخلی قاره نمودند، بدون کس بوده باشد.

این امر که چی ترکیبی از نمونه رفتار و فن امکان این گسترش را میسر ساخت، هنوز نا روشن است. این ساحه برای کاوش و بررسی بعدی، نقطه جالبی به حساب می آید. با اندوه باید گفت که آگاهی ها در مورد حالت و وضع محیط زیست در میانه دوران پلایستوسن در افغانستان و پیرامونش بسیار کم هستند. به همین دلیل حالت همخوانی با محیط زیست را در دوران کهن سنگی زیری که حرکت و جنبش مردم را به همراه داشته است، را نمی توان به روشنی بیان کرد. این امر روشن است که مردمان دوران کهن سنگی میان در فلات ایران، ساحه های زمین پست در توران، و افغانستان شکار گران ماهر بوده اند. شکار اصلی آنان گوره خر، گاومیش، گوسپند، بز، گوزن سرخ و آهو بوده اند. حضور نفوس در دوران کهن سنگی میان در این جا، با مقایسه شرق مدیترانه و غرب اروپا، بسیار کم بوده است. فکر می شود که خشکی همراه با کمبود مواد گیاهی حالت و وضع را برای تراکم نفوس به میان نیاورده است. در نتیجه، ممکن است که مردمان دوران کهن سنگی میان، با حالت کاهش و افزایش تند و سریع نفوس، رو به رو بوده اند.

به صورت گسترده در پهنای گیتی، همخوانی با محیط های گونه گونه بی که کسی در آن ها زنده گی نمی کردند، جریان داشته است. این ها شامل سطح مرتفع در زمین های خالی منطقه نزدیک به قطب، جنگل های منطقه حاره، و دشت های جنگلی در سطح های بالایی می شدند. بررسی در مورد محیط زیست دوران اخیر است که می تواند در مورد دوران پیش تاریخ افغانستان، آگاهی های ارزشمندی را ارایه نماید.

دوران آخر کهن سنگی

جایگاه ها

قره کمر یک و سوم

دره کلان

آق کوپروک دوم، سوم الف و سوم ب.

تاشقرغان شماره ۴۰.

تعیین تاریخ به وسیله کاربن-۱۴.

قره کمر، سطح اول

پ - ۵۳. ۱۰۵۸۰ مثبت منفی ۷۲۰. پیش از اکنون. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

قره کمر، سطح سوم.

پ - ۴۲. کهن تر از ۲۵ تا ۳۵ هزار سال. پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

و - ۲۲۴. ۳۴۰۰ + ۳۰۰۰ پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

پ - ۵۰. بیشتر از ۲۵۰۰ پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

و - ۲۲۶. بیش تر از ۳۲۰۰۰ پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

و - ۲۲۵. بیش تر از ۳۲۰۰۰ پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

پ - ۵۱. بیش تر از ۲۵۰۰ پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

پ - ۴۹. بیش تر از ۲۵۰۰۰ پ. ا. (کون و رالف، ۱۹۵۵ ع.).

دره کلان، سطح سوم ر - ۲۷۴ ۹۴۷۵ مثبت منفی ۱۰۰. پ. ا. (الس سیو، و دیگران. ۱۹۶۷ ع.).

آق کوپروک دوم، سطح کوپروکی.

اچ وی ۱۳۵۸ ۱۶۶۱۵ + - مثبت و منفی ۲۱۵. پ. ا. (دوپری، ۱۹۶۸ ع.).

می توان به روشنی بیان نمود که دوران اخیر کهن سنگی، مرحله گذار از دوران شکار و گردآوری در افغانستان می باشد. تمام جایگاه های باستانشناسی که کاوش در آن ها صورت گرفته اند، در شمال هندوکش یافت شده اند. این جا دشت های گیاه دار نیمه خشک اند. در این جا رطوبت سالانه همین اکنون کم تر از ۲۵۰ ملی متر است و ساحه رو باز و فراخ دشتی علفزار، وجود دارند. تمام این جایگا های شناخته شده، به استثنای تاشقرغان شماره ۴۰. به وسیله گوین، کشف گردیدند، و در دامنه های شمالی هندوکش در بلندی میان ۷۰۰ و

۱۱۰۰ متر بالاتر از سطح بحر قرار دارند. (تاشقرغان شماره ۴۰. در دشت هموار ترکستان در بلندی ۳۷۰ متر، واقع شده است.) دشت و دمن گیاه زار کنونی، در کنار باغ هایی که با شبکه های آبیاری سرو سامان می یابند، همراه با درخت های چنار که این جا و آن جا قد بلند کرده اند، با بته های کوتاه و درخت های پسته، احاطه شده اند. این ها، در بخش پایانی دامنه های صخره یی پهن شده اند. در یک فاصله ده کیلو متری آق کوپروک، بلندی از ۷۰۰ متر تا ۲۰۰۰ متر فرق می نماید. در این جا، سلسله کوه های به هم پیچیده یی را که به وسیله دره های پُردریا از هم جدا شده اند، می توان مشاهده کرد. این دره ها، شکل های گونه گون دارند. برخی به شدت تنگ و گروهی بسیار فراخ که دامنه های شان را سیلاب های می پوشاند. این جای ها برای حضور گوسپند و بز به شدت مناسب اند.

آگاهی در مورد دوران پایان یخچال ها و آغاز دور گرما، به شدت ناچیز اند، زیرا بررسی های همه جانبه در مورد زمین شناسی و گَرده شناسی گل ها در دوران پلاستوسن، صورت نگرفته است. اما، به صورت عموم این نادرست است که باور نمایم که محیط زیست در بخش آخری دوران پلاستوسن، سرد تر و خشک تر از اقلیم امروز بوده است. ه. ا. رایت H. E. Wright در کوه های زاگروس در بلندی های همانند، اما کمی جنوبی تر از دامنه های کوه ها در شمال افغانستان، به رقم ها و داده های مربوط به گَرده ها و رسوب های کهن دست یافته است. این داده ها نشان می دهند که هوا کمی سرد بوده است، مگر، نی یخبندان. این اقلیم همانندی با آب و هوای دشت های سرد یا استیپ ها داشته است. (رایت، ۱۹۶۳. ص. ۳۳۸). ممکن در افغانستان آب و هوا کمی سردتر و یا خشک تر بوده باشد. در نتیجه حالتی نزدیک به هوای استیپی شکل گرفته بوده است.

سرچشمه نم و رطوبت در شمال افغانستان امروز، همانند بخش زیاد دوران پلاستوسن، بوده است. فشار توفان که به سوی شرق از مدیترانه می وزید باران های زمستانی و بهاری را به همراه می آورد. بر اساس بر آورد ه. بوبک H. Bobek، نظام فشار بالای سایبریایی (یک وضع ضد توفانی زمستانی) در پایان دوران پلاستوسن، سبب شد تا جلو نفوذ فشار توفانی پایین در فلات ایران و افغانستان را سد بسازد. (رایت، ۱۹۶۱. ص. ۱۵۷). رطوبت عمومی ممکن در دوران مرحله های سرد پایان پلاستوسن، بالا تر بوده باشد.

زیرا حرارت پایین سبب کاهش تبخیر شده و این امر بر بلند رفتن اندازه رطوبت یاری رسانده است. این امر دلیل افزایش سطح آب در برخی دریاچه ها شده است. درجه سردی هنگام گرما در شمال افغانستان به صورت بسیار دقیق نا معلوم است. وان ویسمن von Wissman در بررسی هایش کاهش درجه هوا را در سراسر گیتی میان پنج تا هفت درجه حساب نموده است. (ویسمن، ۱۹۵۶، ص. ۲۸۱). حضور ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ متر تراکم برف در دامنه های شمال کوه های هندوکش را چارلس ورت Chalesworth حساب نموده است. (چارلسورت، ۱۹۵۷، ص. ۶۵۲). این خط برف نمایشگر روشن درجه سرد می باشد، مگر، این امر ممکن نمایشگر افزایش کمی بخار باشد. چنین به نظر می آید که بررسی های دوران کهن سنگی با کاوش و تحقیق بیش تر در محیط زیست دوران پلیستوسن در افغانستان، دچار دگرگونی کمی گردد.

قره کمر سوم

لایه سوم در قره کمر، (شکل ۲.۶ - ۲.۸) ممکن یکی از مهم ترین کشف های دروان کهن سنگی در افغانستان به شمار آید. از دید نمونه شناسی صنعت و کارکرد سنگی، این بخش به دوران کهن سنگی زبری، تعلق دارند. از دید زمانی می توان آن ها را مربوط به آغاز دوران کهن سنگی زبری دانست.

در این لایه، سنگ ریزه های معدنی زرد گونه که قدرت باروری زمین را زیاد می نمایند، همراه با بازمانده هایی از ساکنانش دیده می شوند. بر اساس دید کوون، بخش پایینی آن با زمین نسواری رنگ مغاره یی به تماس است. مگر مرز بالایی به کدام لایه بندی ویژه یی پیوند ندارد. بجایش، کوون، مرز میان لایه دوم و سوم را براساس شکل سنگ ها و به ویژه شکل ظاهر آن ها، دسته بندی کرده است. ذخیره سنگ های معدنی زرد گونه در شمال افغانستان به کدام دلیل های خاص اقلیمی پیوند ندارند. این ها را نمی توان پیامد جریان های یخچالی، مانند اروپا، دانست. به جایش این معدن زرد رنگ نتیجه ساییشی است که به وسیله دریای آمو صورت گرفته است. بعدها، باد های تند شمال آن ها را به این جا انتقال داده است. کان سنگریزه زرد گونه در شمال افغانستان را می توان کم و بیش ادامه پدیده یی دانست که در دوران یخچال ها و مرحله میان یخچالی جریان یافته است.

بررسی های کارین - ۱۴. که بر روی توته های ذغال چوب صورت گرفت، زمان بیست و پنج و حتا

سی و دو هزار سال را نشان می دهد. این که ممکن کهن تر باشد، هنوز نا معلوم است، زیرا در میان سال های پنجاه که این کار صورت گرفت از رقم پیشین، جلو تر رفت. به هر روی، افزار و کارکرد قره کمر سوم، را می توان همدوران با مرحله اول کهن سنگی زبری در کوه های زاگروس که معروف به فرهنگ زاگروسی می باشد دانست. این جا، در مرز امروز ایران و عراق واقع شده است.

ابزار سنگی در قره کمر، از پارچه های اضافی که در درون سنگ وجود داشته و در محل به صورت فراوان یافت می شده، تیار گردیده اند. بخش مهم این ابزار سنگی که در سال ۱۹۵۴ع. کشف گردیدند، اکنون در دسترس نیستند، زیرا بسیاری از آن ها در جریان استخراج از میان رفته اند. تعداد کمی از این ابزار مانند: ورقه های سنگی و تیغه ها که بر آن ها دوباره کار صورت گرفته بودند، در این میان نیست گردیده اند. با آن هم می توان از تعداد زیاد ابزار گرد آوری شده در موزیم کابل و رسم ها و عکس هایی که از آن ها در هنگام کاوش ترتیب و یا گرفته شده اند، تصویر روشنی از سطح فنی و شیوه کار برد ابزار کار، ارایه نمود.

بیش ترین ترمیمی که روی ابزار یاد شده صورت گرفته، بر تیغه ها بوده است. این امر، از اندازه گیری دقیق پهنا و درازای بعد های این ابزار ها، به دست آمده است. رقم میانه و اوسط برای همه این ابزار ها ۲.۳ بوده است. در کنار این ها، در موزیم کابل، ابزار های زیادی که دوباره ترمیم شده اند، وجود داشتند. این ابزار سنگی به بخش های گونه گونه دسته بندی گردیدند. نتیجه های این دسته بندی را می توان در جدول شماره یک، مشاهده کرد.

در میان این ابزار به دست آمده، توته اصلی سنگی که از آن تیغه ها و یا توته های سنگی ساخته می شدند، وجود ندارند. اما، تیغه گک گونه بی که در شکل ۲.۶ دیده می شود، به دست آمده است. هم چنان تعداد زیاد تیغه گک هایی که از همین سنگ های هسته بی ساخته شده اند، در این یافته ها دیده می شوند. در کنار این ها، ما تیغه گک های منحنی گونه بی را دیده می توانیم که به وسیله تراشگری که از استخوان چناغ پرنده گان ساخته شده، شکل گرفته اند. شکل ۲.۶ شماره ۱ و ۳ کار دک های را نشان می دهند که با کناره های سنگ، همسانی دارند. جای شگفتی است که هیچکدام از این تیغه ها را که من آزمایش نمودم، ترمیم دوباره

نشده و یا ممکن این نشانه ها ساییده شده باشند.

ابزار های ترمیم شده را در زبان ادبی مربوط به فرهنگ اوریزینی Aurignacian یاد می کنند. (در باستانشناسی اشاره به فرهنگ دوران کهن سنگی زبری در اروپا، و شرق نزدیک می باشد. این امر، زمان میان ۳۴ تا ۲۹ هزار سال پیش را در بر می گیرد. این واژه از نام منطقه یی در جنوب فرانسه به نام اوریزنک Aurignac که در آن جا بازمانده های این فرهنگ یافت گردیده اند، گرفته شده است. طرزی.) برای درک بیش تر نگاه کنید (بوردس ۱۹۶۸، Bordes. ص. ۱۹۸. کلارک ۱۹۶۹. Clark. ص. ۵۲ و ۵۳. کوون ۱۹۵۷، Coon، ص. ۲۴۸. گاررود ۱۹۶۶، Garrod. ص. ۴۱، اوکلی ۱۹۶۶، Oakley، ص. ۱۶۱). نشانه مهم در این راستا، حضور تراشگری است که از استخوان چناغ پرنده گان ساخته شده است. در حقیقت امر، همانندیی میان تراشگری که از استخوان چناغ مرغ ساخته شده و در قره کمر به دست آمده است و ابزاری که مربوط به فرهنگ اوریزینی، در مدیترانه می باشد، وجود دارند. به صورت نمونه گاررود Garrod ابزارهای گونه گونه سنگی را از مغاره الواد، در کوه کارمل Carmel (سلسله کوه هایی است در شمال غرب اسرائیل، نزدیک ساحل مدیترانه در بندر گاه حيفا Haifa. در این جا مغاره های زیاد کشف شده اند. طرزی.) به دست آورده است که با ابزار کار سنگی یافت شده از قره کمر، همانند اند.) شکل های ۲۷، ۲۵، ۲۲، ۱۹ و لایه های ت و ث، در سموچ مغاره الواد، گاررود و بت ۱۹۳۷، Bate ع.) تراشگر هایی که از چناغ مرغ ساخته شده اند در فرهنگ های دیگری که به فرهنگ اوریزنک شباهت ندارند، نیز دست یاب گردیده اند. این ها را می توان در کباران Kebaran (کباران مردم کوچیگری بوده اند که میان ده تا هژده هزار سال پیش از عیسا، در مدیترانه شرقی می زیستند. بازمانده هایی از این فرهنگ در مغاره کبارا، در جنوب حيفا، در اسرائیل به دست آمده است. اینان مردمانی بودند که زنده گی را با شکار و گردآوری مواد غذایی گذران می کردند. طرزی.) که به دوران اخیر کهن سنگی که ده هزار سال جوان تر از فرهنگ اوریزنی اند، یافت. به زبان دیگر می توان گفت که تراشگرهایی که از استخوان چناغ مرغان ساخته شده اند، به گونه یی از سنگواره ها تعلق دارند که زمان و مکان فراخی را در بر می گیرند. بخش های زیاد تراشگر های استخوانی مربوط به قره کمر سوم در شکل ۲.۷ نشان داده شده اند. به این گونه سنگک های

تیغه بی که از آن ها یاد شد و تراشگر های استخوانی را می توان به گروه یگانه بی دسته بندی کرد. به این دلیل، می توان ابزاری که از قره کمر به دست آمده اند، در دسته ابزار مربوط به فرهنگ اورینزی تشخیص داد، مگر، به بررسی بیش تر نیاز است زیرا، ما با گونه گونه گی زیادی رو به رو هستیم.

در ابزار سازی سنگی در قره کمر سوم، ما به هیچ نوع ابزار سنگی نوک تیز بر نخوردیم. این امر، به آغاز دوره کهن سنگی زبری، به ویژه فرهنگ اورینزی تعلق نمی گیرد. در حقیقت امر، قره کمر سوم، حالت ویژه بی دارد. در این جا می توان تراشگر های استخوان چناغ را دید که تا حدی دوباره ترمیم شده اند، تیغه های سنگی مرمت شده و یک تعداد کمی توتنه های سوراخ دار. (شکل ۲.۸. سه تا تراشگر چناغی را نشان می دهد.) این امر روشن است که نمی توان گزارش کامل مردمان قره کمر را در این بخش ارایه داشت. دلیلش ممکن این باشد که ابزار در قره کمر به اجرای کار های کمی تعلق داشته اند. جدول شماره یک دسته بندی ابزار مهم را در قره کمر نشان می دهد.

به هر روی قره کمر را می توان یک یافته بسیار مهم به حساب آورد. از آن گاهی که در سال ۱۹۵۴ع. کشف گردید، هیچ همانندی را در خط زمان و ویژه گی ها، در افغانستان نمی تواند دید. ابزار کار در قره کمر سوم به سطح رشد فنی مرحله آغاز دوران کهن سنگی زبری یا بالایی که اساس و پایه اش را فن تیغه بی می سازد، تعلق دارد. همانند آن را نی در آسیای مرکزی شوروی، هند و یا پاکستان می توان یافت. در حقیقت امر، دوران اقلیمی پلیستوسن، فن ابزار سازی تیغه بی یا کاردی دوران کهن سنگی زبری را نمی توان در هیچ یک از جای هایی که یاد نمودیم، یافت کرد. در تمام آسیای مرکزی شوروی، دو لایه جایگاه های مربوط به دوران کهن سنگی زبری شناخته شده اند: سمرکند و شوگنو Shugnou. جایگاه باستانی در پارک کومسومول در شهر سمر کند، قرار دارد. این جا محل رو بازی است. (لیو، ۱۹۶۵ الف، ب). شوگنو، به وسیله و. الف. رانوف V. A. Ranove در کنار دریای یاک - سو Yak-Su در ازبکستان در بلندی ۲ هزار متری کشف شد. (نینکونف و رانوف، ۱۹۷۱ع). ابزاری که در هر دو جای به دست آمده اند، به دسته فن سنگی تعلق دارند که شباهت زیادی به ابزار موستری Mousterian (این واژه به فرهنگ دوران کهن سنگی میان به کار می رود که در اروپا میان ۸۰ تا ۳۵ هزار سال پیش وجود داشته است. این فرهنگ به انسانان

نیدرتال پیوند دارد. طرزی) دارند. این امر هیچ ربطی به دوران کهن سنگی زبری که در شمال افغانستان و منطقه جنوب غرب آسیا دیده شده، ندارد.

تنها در غرب، در کوه های زاگروس که در ایران و عراق واقع شده اند، می توان به ساخته هایی از ابزار کهن سنگی که به برادوستی Baradostian (این واژه به فرهنگی به کار می رود که با دوران کهن سنگی زبری تعلق دارد. طرزی) معروف اند، کشف گردیده اند. از دید ویژه گی ها، دلیلی وجود ندارد که به این نتیجه برسیم که قره کمر سوم، پیوند مستقیم با فرهنگ برادوستی داشته باشد. البته از دید محیط زیست و حالت اقتصادی شباهت هایی به هم می رسانند. این را نباید فراموش نمود که انتقال و گذر میان دوران کهن سنگی میان و زبری یا بالایی، از دید شکلی به ساده گی در هیچ کدام از این ساحه ها صورت نگرفته است. از سوی دیگر، از دید خصوصیت ها و ویژه گی ها نمی توان به این نتیجه دست یافت که اصالت ساخته و صنعت ابزار سنگی در دوران کهن سنگی زبری، به این و یا آن ساحه تعلق دارد. از سوی دیگر معنای همانندی ویژه گی ها و تفاوت ها در بسیاری مورد ها ناروشن اند. به این دلیل، این حماقت و بی خردی خواهد بود تا رشد و انکشاف بر و بومی و یا محلی صنعت تیغه سازی در دوران کهن سنگی زبری یا بالایی را در زاگروس و یا هندوکش، از چشم دور بداریم.

به دنبال محل زیست در قره کمر سوم، یک خلا گذرایی پیش از کاوشگاه دیگری، در یادداشت های باستانشناسی وجود دارد. نگاهی به سیاهه یی که به وسیله کاربن - ۱۴. در بالا دیده می شود، گسستگی تا اندازه ۱۵ هزار سال رادیو کاربن را نشان می دهد. ممکن این خلا، ناشی از بررسی کمی در مورد دوران کهن سنگی باشد که در این جا صورت گرفته است. همین گونه گسستگی و خلا را می توان در کوه های زاگروس نیز دید. در مورد عدم وجود دوران کهن سنگی زبری در آسیای مرکزی شوروی، پیش تر سخن زده شد. رالف سولکی Ralph Solecki این فقدان گروه انسانی را ناشی از دگرگونی آب و هوا در جریان دوران گرما می داند. (سولکی، ۱۹۶۳). با آن که فرانک هول Frank Hole و کنت فلاننری Kent Flannery یاد آور شده اند که رشد و انکشاف فرهنگ زارزی Zarz (مغاره یی در کردستان عراق. طرزی) ، به صورت مستقیم از میان فرهنگ دوران کهن سنگی زبری یا فوقانی سر بلند کرده است.، در کاوشگاه

پاسنگر، در دره خرم آباد واقع در ایران، ادامه زیست تا حال به صورت دقیق یادداشت نشده است. (هول و فلانری، ۱۹۶۷. ص. ۱۵۳).

این امر روشن است که تنها فشار درجه گرما نمی تواند گروه شکارچیان و گردآورنده گان را از دامنه کوه های زاگروس یا هندو کش به بیرون رانده باشد و آنان را بی جای کرده باشد. این امر روشن است که در زمان کهن سنگی میان، سطح میانه در تندر (Tundra) (سرزمین گسترده و پُرپهنی بی درخت را در منطقه یخبندان در اروپا، آسیا و امریکای شمالی گویند که خاک زیرینش برای همیشه یخ زده می باشد. طرزی) ساکنانی داشته و هنگام دوران کهن سنگی زبری، محیط پایین تر از این سرزمین یخبندان، مورد بهره برداری قرار گرفته است. در این هنگام، ابزار فنی که بتوانند توانایی تطابق و همانندی لازم را با محیط زیست در چنین حال و وضعی داشته باشند، به میان آمدند. به صورت نمونه: آتش، پناه گاه گرم، لباس گرم و حتا وسیله های نوب شکار. چنین فکر می شود که بدون شک این وسیله ها در دسترس مردمانی که در دوران کهن سنگی زبری در زمین های بلند جنوب آسیا و افغانستان، می زیسته اند، میسر بود. این امر روشن است که آب و هوای سرد کوهستانی در وضع سرما و خشک دشت های کم گیاه در دوران دگرگونی های اقلیمی، حضور بیش تر مردم را بر نمی تابید. مهم ترین نکته برای انسان این بود که گیاه خوراکی در این دشت های سرما زده به شدت کم بود و کفایت خوراک شان را برای ادامه زنده گی نمی کرد. به همین دلیل بود که انسانان به تلاش شدند تا به جای گرم تری بگوچند. از این رو، به بخش های پایینی روی آورده و خویشتن را به ساحل دریای آمو رساندند. هنوز نشانه هایی از خیمه گاه هایشان کشف نگردیده اند. سببش همانا مقدار کم بررسی باستانشناسی در این جا می باشد. هم چنان فکر می شود که دگرگونی مختلف بالایی زمین، بازمانده های این اثر ها را به ژرفای زمین برده باشد. این هم ممکن است که تمام منطقه در دوران نقطه اوج گرما، نامسکون بوده باشد.

برای دریافت راه حل این مشکل باید بررسی های همه جانبه صورت بگیرد.

دوره آخر کهن سنگی زبری Epi-Paleolithic

در حدود پانزده هزار سال بعد از زیست در قره کمر سوم، ما به آگاهی فراوان در به ترین صورتش از دوران کهن سنگی در افغانستان، به دست داریم. به صورت عموم می توان این کاوشگاه ها را در بخش دوره آخر کهن سنگی زبری دسته بندی کرد. این اشاره بی است به کشف عنصر های ریزه سنگی در آخرین دوران گرما و آغاز هولوسن. به صورت واقعی در افغانستان ما به صورت ویژه بی به فن به شدت ظریف تیغه های ریزه بی بر می خوریم که همانند آن ها را در گذشته و قدیم در هیچ جای دیگر دیده نمی توانیم.

نزدیک شهر آق کوپروک، در ولایت بلخ، چندین جایگاه دوران کهن سنگی به وسیله دوبری کشف و مورد کاوش قرار گرفتند. (شکل های ۲.۹-۲.۱۷) شکل ۲.۹ جای این شهر را در بخش فراخ دریای بلخ در همین دره، نشان می دهد، و شکل ۲.۱۰ نمای این دره را از سوی غرب می نمایاند. در هر دو سوی شمالی و جنوبی آق کوپروک، دریای بلخ در یک دره تنگ که دیوارهای گچی اش گاهی از صد متر هم بلند می باشد، جریان می یابد. کاوشگاه های دوران کهن سنگی در شمال شهر نزدیک جایی که دریای بلخ بار دیگر به عمق دره باز می گردد، وجود دارند. آق کوپروک سوم در یک جایگاه روباز قرار دارد که دو سوی شنزار در پایین ترین بخش با هم می پیوندند. آق کوپروک دوم (شکل ۲.۱۱) یک پناهگاه بزرگ است که در نیم کیلومتری پایین آب آق کوپروک سوم، قرار دارد و در درون دره تنگ (نگاه کنید به شکل ۲.۱۱) حضور دارد. اندازه این پناهگاه در خط چکک ۶۰ متر فراخی دارد و ژرفایش به ۱۴ متر می رسد. عقب پناهگاه، نزدیک به ۶۰ متر از دریا دور است و در سطح، دیوار عقبی ۱۲ متر از سطح آب بالاتر می باشد.

سطح و طبقه بندی آق کوپروک دوم، بسیار پیچیده است. اما، می توان چنین فشرده آن را بیان کرد. این ذخیره گاه از سه عنصر متشکل است: ریزش های چتی از گچ، بعد ریگ ریزه های معدنی زرد گونه و خاک پُرباری که جریان آب آن را می آورد. این خاک پُربار با مواد معدنی زرد گونه که از چت فرود آمده اند، در شیب بیرون پناهگاه به هم می آمیزند، مگر، از خط چکک به سوی عقب پناهگاه را باز نمی نمایند. انبار خاک پُربار تنها در بخش های پایینی یافت می گردند تا سطح بالایی دوران کهن سنگی. اثر های کهن سنگی در یک لایه نازک، مگر با لکی میان ۲۵ تا ۴۰ سانتی متر یافت شد که دارای ذغال چوب، استخوان و

ابزار سنگی می باشد. این جا، با سرایشی تندی به سوی دریا راه باز کرده است. چیزی هایی را که دوپری، به دست آورد، ممکن ده در صد سطح اشغالی مغاره باشد. مگر بخش هموار در زیر خط چکک باید بیش تر بررسی گردد. در بخش بالایی اثر هایی از باستانی غیرسفالی و سفالی مربوط به لایه های دوران نوسنگی و دوران تاریخی عصر آهن دیده شده اند. در این بخش، بررسی در خط ریزه ریگ ها و دگرگونی های اقلیمی هنوز صورت نگرفته اند.

این اثر های دوران کهن سنگی به صورت عموم، در بر گیرنده ابزار کار سنگچه بی اند که از مواد محلی که دارای کیفیت عالی می باشند، ساخته شده اند. شکل ۲.۱۲ سنگریزه هایی که در میان توده های گچ بوده و در فاصله کمی از مغاره یافت شده اند، نشان می دهد.

اندازه گیری کاربن - ۱۴. در لایه دوران کهن سنگی در آق کوپروک دوم، بر یک توته سخت ذغال صورت گرفته است و رقم ۱۶۶۱۵ مثبت منفی ۲۱۵ پ.ا. یا پیش از امروز، را نشان می دهد. این تاریخ بر اساس دسته بندی های روشن عقلی پذیرفتنی به نظر نمی آید. بایست آزمایش های بیش تری صورت بگیرد تا عمر لایه های دوران کهن سنگی به صورت دقیق به دست آید. شیوه دیگر رقم ۱۰۲۱۰ مثبت منفی ۲۳۴ پ.ا. را در مورد مرحله آغاز نو سنگی با پیوند با آق کوپروک دوم، نشان داده است. این تفاوت زمانی را باید پایین ترین رقم، در مورد دوران کهن سنگی شمرد.

فن ابتدایی ابزار سازی از سنگ در آق کوپروک سوم، در برگیرنده تیغه/ کارد از سنگ ساده و یا چند لایه می باشد. این ها در بخشی به شدت ظریف و کوچک می باشند و با شیوه فشار از توته سنگ های گلوله مانند ساخته شده اند. نمای این سنگ ابزار ها را می توان در شکل ۲.۱۲ و ۲.۱۳ دید. نمونه توته سنگ هایی که کارد گونه هایی در شکل ۲.۱۳ و شماره های ۳ و ۴، از آن ها ساخته شده اند، و یا دیگر ابزار پیش - نو سنگی را در این جا و در هر جای دیگر افغانستان نمی توان یافت.

شکل ۲.۱۴، توته سنگ های گونه گونه بی که از آن کاردک ها ساخته شده اند، دارای مشخصه های همانند می باشند. این توته سنگ ها به گونه بی آماده شده اند که دارای نوک تیز باشند. بخش هایی که بر آن ها ضربه وارد شده اند (جایگاه فشار) با محور درازگونه، زاویه ۹۰ درجه را می سازد. بر خود محل کار، کدام

اثری وارد نشده است، اما، دارای خط‌های منحنی‌گونه می‌باشد. بر بسیاری از توت‌سنگ‌ها و کاردک‌ها، نشانه‌هایی از کار با آتش بر آن‌ها برای نرم‌سازی به چشم می‌رسند. شکل ۲.۱۴، شماره ۸ و ۹ به صورت روشن ترمیم بسیار ظریف حاشیه‌ی بر کاردک‌ها را نشان می‌دهند. همه با هم، فن ریزه‌کاری بر کاردک‌ها به شدت از کیفیت بالایی برخوردارند. برای این کار از فشار، از کاربُرد دقیق کار و یک‌گونه ابزار دیگری که سنگ را محکم نگه دارد، استفاده به عمل می‌آمده است. این امر نمایشگر، مهارت قابل توجه و تجربه دراز مدت سازنده‌گان هنرمند این ابزار می‌باشد.

با آن‌که فن کاردک‌سازی روشن است، مگر، کاربُرد و وظیفه این ابزارها بسیار ناشناس باقی مانده‌اند. گمان زیاد می‌رود که ممکن این‌ها بخشی از یک دستگاه بوده باشد و نقش خارکی را بر کدام دسته و یا آله‌ی داشته باشد. هر دو بخش سنگ‌توت‌های ریز سنگی و کاردک‌ها در پناه‌گاه‌ها و هم‌چنان دو جای روباز مربوط به دوران آخر کهن سنگی زبری، در افغانستان، به دست آمده‌اند. از متن داده‌های یاد شده می‌توان به این نتیجه دست یافت که از این کاردک‌ها نی‌تنها در خیمه‌گاه‌ها کار گرفته می‌شده‌اند، بل برای کندن، کاویدن و خارج کردن برخی چیزهای نیز مورد استفاده بوده‌اند. بر کشف توت‌های سنگی که از آن‌ها کاردک‌ها ساخته می‌شده و در کوک‌جار به دست آمده‌اند نمی‌توان سخنی گفت زیرا به نظر نمی‌آید که این کاردک‌ها در خیمه‌گاه‌های کوچک‌گذری و موقتی ساخته شده باشند.

به ساده‌گی می‌توان گفت که توت‌های سنگ‌یاد شده و کاردک‌های سنگی که به دوران آخر کهن سنگی زبری، تعلق دارند، از اهمیت بالایی برخوردارند. اول از همه این‌که این‌ها در تمام جایگاه‌های دوران آخر کهن سنگی زبری، در شمال افغانستان به دست آمده‌اند. توت‌سنگ‌هایی کاردک‌های سنگی که در جنوب ایران کشف شده‌اند، به دوران نوسنگی (هول، ۱۹۶۹) ارتباط دارند. آن‌چی نزدیک کرمان به وسیله کاوش‌های (هوکرید، 1961 Huckriede) به دست آمده نیز به این دور متعلق است. اما در هیچ‌جای‌های دیگر ایران، اثرهایی که به دور آخر کهن سنگی فرهنگ زارزی (هول، و فلانری، ۱۹۶۷) و یا دور اخیر کهن سنگی فرهنگ کسپینی (دوپری، ۱۹۵۲، کوون ۱۹۵۲ و مک برنی، ۱۹۶۴ و ۱۹۶۸) تعلق داشته باشند، یافت نشده‌اند. در آسیای مرکزی شوروی فن ابزار ریزه‌سنگی به صورت روشن وجود دارند، مگر،

این ها به دور پایان «میان سنگی»، مانند حاشیه شرقی اورال مربوط به هزاره هفتم تا چارم پیش از عیسا (بادر، ۱۹۷۰. ص. ۹۶) و یا آغاز نو سنگی در قزاقستان (وینوگراف، ۱۹۷۰ع.) تعلق دارند. ویژه گی دوم صنعت ریزسنگی در آق کوپروک سوم، و هم چنان جایگاه های دیگر مربوط به دوران آخر کهن سنگی زبری، در افغانستان این است که در میان این ابزارها، ما به ریزه سنگ هندسی به هر گونه اش، کاردک های پخته شده و حتا کاردک های اریبی، هلالی و یا داس گونه، بر نمی خوریم. در میان ۵۲۰ کاردک هایی که از آق کوپروک دوم به دست آمده اند، تنها ۳۱ تایش یعنی ۵.۷ درصد آن ها تغییر داده شده و یا ترمیم شده اند. ترمیم تنها در یک مورد و ان هم در بخش حاشیه یی اش، به شدت ظریف بوده است. نبود عنصر های هندسی در فن کاردک ها نا معمول است. این امر ممکن ناشی از این حقیقت باشد که دگرگونی تدریجی فن کاردک سازی سنگی در آغاز مرحله قرار داشته است. در بخش شرقی مدیترانه، به صورت مثال در کاوشگاه ی اوفر Ofer، بار یوسف، کاوشگر معروف، نمونه تکامل تدریجی فن و ساز ریزه کارد را به روشنی در فرهنگ کباران نشانی نموده است. از او می خوانیم:

« می توان یک تداوم دایمی را از پیشه و صنعت ساده ابزار سنگی ریز، تا ابزار های در بر گیرنده کاردک های هلالی یا داس گونه و نوک ریزه دید. از این پس، ما شاهد پدیدایی آله های هندسی که آرام آرام به سوی دقت بیش تر سیر می نماید و راه به سوی ساخت چارضلعی و مستطیل، اگر چی نامنظم، باز می نماید تا به تولید کاردک های داس گونه و هلالی می رسد.، (بار یوسف، ۱۹۷۰، ص. ۵۴-۵۵).

این مرحله را که ما در شرق مدیترانه شاهدیم، در اصل امر در فلسطین در پایان دوران اوریژی، رشد نمود و راه به سوی ساخت ابزار های هندسی در کباران گشود. این روند، مدت نزدیک به ده هزار سال را در بر گرفت.

این گمان و وسوسه در ذهن راه باز می نماید که چنین روندی در افغانستان با ساخت کاردک هایی از استخوان چناغ با زدن و فشار با توته سنگ های نوک تیز در قره کمر سوم، آغاز شده و راه به سوی ساخت ریز کاردهای تاشقرغان ۴۰، باز کرده باشد. مشکل بزرگ این است که روند زمانی که در مورد اشاره شد، به شدت زیاد است و به همین دلیل نمی توان به هیچ صورت بر تداوم فنی این روند حکم داد.

سنگک های ریزه و کاردک در کاوشگاهی به نام تپه علی واقع در ساحل جنوبی دریاچه کسپین که مک برنری McBurnery در آن کار می کرد، به دست آمده اند. (مک برنری، ۱۹۶۸ع.) با آن هم کاردک های تپه علی، به شدت با آن هایی که در شمال افغانستان به دست آمده اند، تفاوت دارند. در تپه علی، سنگ هایی که این کاردک ها از آن ها ساخته شده اند، از کناره های سنگ های ورقه یی جور شده اند. به صورت عموم در این جا، کاردک هایی که از سنگ غیر ورقه یی ساخته شده باشند، دیده نشده اند.

بخش مهم دیگر ترکیب ابزار های کار در آق کوپروک دوم، تراشگر هایی دارای کناره های شیب دار می باشند. (شکل ۲.۱۵) بر عکس قره کمر سوم، که در آن تراشگر ها در بخش نهایی از استخوان چناغ ساخته شده اند، در آق کوپروک دوم، می توان کاردک های کوتاهی را دید که بر آن ها داغ هایی به نظر می رسند و دارای زاویه شیبدار اند. شاهد روشن وجود دارد که کارکرد تراشگر های شیبدار همانندی نزدیک با شیوه کار کاردک هایی که از ورقه های سنگی ساخته شده اند، دارند. در کنار تراشگر های که در آخر شیبدار اند، تعداد زیاد تراشگر های معیاری به دست آمده اند. چار نمونه را می توان در شکل ۲.۱۶ دید.

سنگک های نوک تیز، زاویه دار و ترمیم شده، بخش دوم ابزار کار سنگی دست خورده و ترمیم شده را می سازند. سه تا سنگک های زاویه دار که دارای نوک تیز اند و یکی بریده گی دارد در شکل ۲.۱۷ نشان داده شده اند. ابزاری که حاشیه های شان ترمیم شده اند، بخش مهم این گروه را می سازند. در دسته بندی این ابزار کار، آن هایی که بخش خالیگاه شان ترمیم شده اند، زیاد اند. این بخش در بر گیرنده سنگ های ورقه یی تراش شده و کاردک های با نوک تراشگر می باشند.

یکی از ویژه هایی کشف در آق کوپروک دوم، بررسی بازمانده های جانداران می باشد که به بخش نخیره های دوران کهن سنگی پیوند دارند. دکستر پرکینز، Dexter Perkins در سال ۱۹۷۲ع. استخوان جانداران زیر را دسته بندی کرد:

جدول دوم

درصد	تعداد	نوع چارپا
۹	۸	بز کوهی

۱۰	۹	بز
۷۰	۶۳	بز - گوسپند
۱	۱	گوزن
۶	۵	گاو - گوزن
۱	۱	گوره خر
۲	۲	سگ - گرگ
۱	۱	روباه

۱۰۰	۹۰	همه

در این جا دیده می شود که اکثریت این چارپایان را گوسپند و بز (۸۹ در صد استخوان شناخته شده). این مساله، روشن می سازد که بخش زیاد سرچشمه خرچ گوشت در دوران پایانی کهن سنگی مردم شمال افغانستان، از همین دو چارپا تامین می شده است.

در آق کوپروک سوم، دو طبقه جدا از هم وجود دارند که در آن ها یافته های دوران آخر کهن سنگی زبری، به دست آمده اند. طبقه بالایی (به نام آ. ک. ۳ - الف) AK3-A از دید ویژه گی ها و بُعد ها گونه گونه، با ابزار کار در آق کوپروک دوم همانند اند. این امر، ما را اجازه می دهد تا این دو بخش را به گونه یی هم عصر گمان نماییم. با آن هم لایه پایین تر، (آ. ک. ۳ - ب) AK3-B تصویر دیگری را ارائه می دهد. در آن جا، فن ریزه کاردک دیده نمی شود و هم چنان تراشگر هایی با پایان شیبدار وجود ندارند. درازا و پهنای ابزار ترمیم شده در آ. ک. ۳ - ب. به صورت روشن درازتر از آ. ک. ۳ - الف. یا آ. ک. ۲. می باشد. آق کوپروک سوم - ب. هنوز به وسیله کاربن - ۱۴. تاریخ یابی نشده است.

در ساحه ایبک، کاوشگاه های قره کمر اول، کوک جار و دره کلان، (شکل ۲.۱۸) نماد دوران پیش - نوسنگی می باشند. همه این کاوشگاه ها از دید فنی و زمانی پیوند نزدیک با آق کوپروک، با برخی دگرگونی های اندک، دارند. هیچکدام این ها چنان از نگاه فنی و شکلی با هم متفاوت نیستند که بتوان آن ها را از دید فرهنگ باستانشناسی در دسته بندی های جداگانه یی تقسیم نمود. ایبک، نزدیک به صد کیلومتر از آق کوپروک، فاصله دارد و در همان ساحه دامنه تپه افتاده است و هیچ سد و مانع جیوگرافی آن را از آق کوپروک جدا نمی سازد. جایگاه این کاوشگاه ها نشانه هایی از اسکان را با خویش دارند. سطح کاوشگاه کوک جار، (شکل ۲.۱۹) از یک جایگاه یگانه یی ترکیب شده است که در آن ابزار کار، سر از یک قشر

نازک خاک در بخش هموار بالایی بیرون آورده اند. این همواری بقایای جای برباد رفته بی است که به وسیله آب شیرین و سنگ گچی نگه داری شده و در حدود ۳۰ متری ژرفای دره، قرار دارد. شکل ۲.۱۹ همین جا را می نماید و تیر، جای دقیق را نشان می دهد. یک ساحه گسترده عمق دره را می توان از این جا بررسی نمود. این را می توان به ترین ترصد گاه، نگاه جا و کمینگاه برای رد زدن شکار، به شمار آورد.

پناهگاه دره کلان، که به وسیله پوگلیسی، در سال ۱۹۶۵ع. مورد بهره برداری قرار گرفت، در گذرگاه وادی خشک قرار دارد. در این جا بر بستر سنگ های گچی کاوشی به ژرفای ۳۰ متر صورت گرفته است. این پناهگاه تنگ و دراز است و فکر می شود که به حیث جایگاه و یا ایستگاه گذرای گروه کوچک شکار چیان، مورد استفاده قرار می گرفته است. پوگلیسی، متوجه حضور ابزار ابتدایی در این پناهگاه شده است که همانندی های زیادی با آق کوپروک سوم - ب، دارد.

تعداد ابزار ساختگی مربوط سطح یک، در قره کمر، با شکل ۲.۲۰، نشان داده شده است. کاردک های ساخته شده از ورقه های سنگی، همانندی نزدیک با کاک جار، دره کلان و آق کوپروک دارند. قره کمر، مانند کاک جار، دیده بان و کمینگاه خوبی برای گروه های کوچک شکار چی که هر چند وقت بعد، از آن بهره می گرفتند، بوده است.

چنین به نظر می رسد که گروه های شکارگر و میوه چین، در زمان دگرگونی های آب و هوا در دوران هولوسن، از کنار دریای سمنگان بهره برداری گسترده بی نموده اند. بررسی های ابتدایی کون، از چارپایان در سطح اول قره کمر، نشان می دهد که آهو و گوسپند وحشی، اساسی ترین نوع چار پایان برای شکار به شمار می رفتند. عدم حضور آهو در آق کوپروک، ممکن ناشی از تفاوت ژرف میان خود محل، آن گونه که شرحش آمد، بوده باشد. این مساله تا هنوز روشن نیست که آیا کنار و بستر دریا در ساحه ایبیک، مورد بهره برداری قرار گرفته است یا نی، و یا این که آیا گروه های شکار گر، میوه چین و گرد آوران به صورت فصلی، هنگام فصل تابستان، تا هندو کش پیش رفته و در هنگام تابستان به زمین های هموار ترکستان باز گشته اند.

تازه ترین یافته ها در مورد دوران آخر کهن سنگی زبری، به وسیله پ. گوین، در سال ۱۹۷۲ع. که

عضو هیئت باستانشناسی فرانسه در افغانستان بود، صورت گرفته است. کاوشگاه اش در زمین هموار سه گوشه مانند، در شمال تاشقرغان که آن را تاشقرغان شماره ۴۰، نام نهاده است، می باشد. در این جا بازمانده های آن دوران، در بلندی یک تپه ریگی به دست آمده اند. ابزار های سنگی در ساحه یی به فراخی هزار ها متر مربع پراکنده شده اند. جای متمرکزی در این زمینه رد یابی نشده است و به باور گوین، این امر ناشی از آن است که ابزار یاد شده به وسیله سیلاب دریای سمنگان، پراکنده شده اند. ابزار سنگی مربوط به تاشقرغان ۴۰، در برگزیده سه هزار پارچه می باشند که چارصد تایش در دسته بندی ابزار کار شامل می گردند. این ها همه نشان می دهند که به اثر باد و آب ساییده شده اند. این ابزار، به شدت از یافته های همانند دروان آخر کهن سنگی زبری، در آق کوپروک و ایبک، تفاوت دارند و ممکن به دوران پس تر، تعلق داشته باشند. این نتیجه گیری بر پایه های نکته های زیر استوار اند:

اول، در دسته کاردک ها، تعداد پخته شده، سه گوشه و هلالی می باشند. سنگک های نوک تیز نیز دیده شده اند. این امر نمایشگر این حقیقت است که فن، پیشه و صنعت سنگی رشد یافته تری وجود داشته است.

دوم، کاردک های سنگی به شیوه متفاوتی با مقایسه با آق کوپروک و یا ایبک، ساخته می شده است. در تاشقرغان ورقه های سنگی ریز به شکل های مختلف ساخته شده اند که همانندی زیادی به یافته هایی از کاوشگاه تپه علی، در ایران دارند. هیچکدام از ورقه های سنگی ریز که شکل گلوله را دارند، در این جا یافت نشده اند.

سوم، در میان این ساخته ها از آله های سنگی نوک تیز به معنای اصلش چیزی دیده نمی شود. به باور گوین، این جا بیش تر به خیمه گاه گذرای فصلی می ماند. او پیش بینی می نماید که نشانه های دیگر فرهنگی، در دامنه های شمالی تر هندوکش به دست خواهد آمد.

فشرده این پاره

بررسی یاد شده از دروان کهن سنگی در افغانستان، بنابر دلیل های متعدد، برای خواننده گان بیش تر

وسوسه انگیز است تا قناعت بخش. به باورم خواننده گان حق دارند تا چنین برداشتی داشته باشند. این امر روشن است که افغانستان ساحه بسیار پُراهمیت از دید دوران کهن سنگی است. برای دریافت آگاهی های بیشتر در مورد پیش از تاریخ و دوران کهن سنگی، باید بررسی های بیش تری صورت بگیرد. تا کنون کاوش ها و بررسی هایی که انجام شده اند، به شدت ابتدایی و در اول وصف قرار دارند. این کار، بیش تر پرسش های نوی را به میان آورده است تا پاسخ ها.

چنین فکر می شود که در دوران کهن سنگی زیری در افغانستان، جنوب هندوکش، ممکن بخشی از دنیای جنوب آسیا بوده باشد. شمال، در دایره آسیای مرکزی قرار می گیرد. تا حال سند های پُراعتبار در مورد دوران کهن سنگی زیری، در افغانستان به دست نیامده اند، مگر، تلاش های قابل توجه و متمرکز هم در زمینه صورت نگرفته اند. یکی از دشواری های سر راه، ساییده گی و جا به جایی است که در قشر زمین به وسیله جنبش ها و حرکت های درونی، انجام شده است. در این راستا ریزش و تراکم شدید سنگریزه های معدنی زرد رنگ در شمال کشور نیز دشوار هایی را سبب گردیده است. با همه این سد ها و مانع ها، افغانستان را می توان سرچشمه امید برای دریافت مانده های دوران کهن سنگی زیری در آسیا، هم از دید فرهنگی و هم از نگاه تاریخی و مهم تر از همه در خط همانند سازی و تطابق، به حساب آورد.

این امر به شدت روشن گردیده است که مردمانی هنگام دوران کهن سنگی میان، در افغانستان می زیستند. در این هنگام، ما شاهد گسترش نفوس انسانان در سراسر جهان هستیم. در این راستا مساله کوچ انسانان به سوی بخش داخلی قاره آسیا، با سند های روشن ثبت گردیده است. این که به افغانستان مردمان از جنوب آسیا و یا جنوب غرب آسیا وارد شده اند، هنوز روشن نیست. ویژه گی های ابزار کار در دره کور، در شمال افغانستان در این مورد نشانه هایی را به همراه ندارند. با آن هم، این امر روشن است که گروهی از مردم که دارای مغز پیشرفته بوده و بر آن ها می توان واژه گان انسان عاقل را به کار برد، در دوران کهن سنگی میان در شمال به شکار گوسپند می پرداختند. این شیوه زیست شکار گری در تمام دوران هولسن ادامه داشت.

چنین به نظر نمی رسد که جریان گذر از دوران کهن سنگی میان که ما ابزار کار دره کور را از این

مرحله به دست داریم، تا دوران کهن سنگی زبری، که ابزار های سنگی قره کمر سوم، نمونه اش می باشند، به آرامی و ساده گی صورت گرفته باشد. تفاوت این دو دسته ابزار سنگی به ما این نتیجه گیری را نمی دهد که در این میان این دو مرحله، کسی در این جا زیست نمی کرده است و یا این که افغانستان نقش مهمی را در خط دگرگونی تدریجی، تا دست یافتن به صنعت ابزار سازی سنگی در دوران کهن سنگی زبری، نداشته است. تا حال بررسی های تعیین زمان به وسیله کاربن ۱۴- در این دو بخش، چنان رقم های دقیق را ارایه ننموده است که بتوان به حل این مساله پرداخت.

قره کمر سوم، هنوز هم در پشت پرده اسرار باقی مانده است. این جا ممکن نشان بدهد که مردمان مربوط به جنوب غرب آسیا، از شمال شرق ترین بخش افغانستان در دوران کهن سنگی زبری، وارد این جا شده باشند. این امر روشن است که یافته های یاد شده هیچ پیوندی با جنوب و یا آسیای مرکزی ندارد. این جا را می توان با فرهنگ بارادوسی در کوه های زاگروس تا حدودی همزمان دانست، مگر، از دید فنی و ویژه گی، از همدیگر متفاوت اند. اگر قره کمر را با فرهنگ اوریژنکی همسان بدانیم به این می ماند که ما واژه جادو و چشم بندی را در این راستا به کار برده ایم و هیچ راه حلی برای ما برای دریافت اصالت و یا پیوندش با دوران کهن سنگی زبری، ارایه نمی کند. قره کمر از دید شکل و شمایل یک پناهگاه کوچک است که در آن، چند تا ابزار که بسیار کم هستند، یافت شده است. چنین به نظر می آید که این جا، کمینگاه گذرا برای شکار بوده است. این جا را نمی توان جایگاه ویژه یی برای بررسی خواند.

دوران آخرکهن سنگی زبری، را در کاوشگاه های متعددی می توان دید که مهم ترینش همانا آق کوپروک دوم و سوم می باشند. چنین به نظر می رسد که مردمان این جا به شدت به شکار گوسپند و بز در دامنه های شمال هندوکش، وابسته بودند. در دامنه های رو باز، مانند ساحه ایبک، آهو مهم ترین نوع شکار را می ساخته است. در دوران آخر کهن سنگی زبری، از نمونه غذاهای نباتی در ساحه شمال افغانستان خبری نیست. جو وحشی با برخی آله های میده گر از کاوشگاه آق کوپروک، به دست آمده اند. امکان دارد که از این گیاه هر سال مورد بهر برداری می گرفته است.

تا حال، در هیچ کاوشگاه مربوط به دوران آخر کهن سنگی زبری، نشانه هایی از اسکان دیده نشده

است. سطح اشغال به شدت نازک است و هم چنان ساحه اش تنگ. می توان فرض نمود که در دوران آخر کهن سنگی زبری، با مقایسه دوران کهن سنگی زبری، بر تعداد مردم افزایش قابل دید به میان آمده است، اما، این امر روشن است که مردمان در دوران آخر کهن سنگی زبری، تجمع کمی داشته و پراکنده می زیستند. سندی وجود ندارد که نشان بدهد که شروع اهلی سازی گوسپند در آق کوپروک دوم که در ۱۰۲۱۰ مثبت منفی ۲۳۵ سال پ.ا. صورت گرفته است، ناشی از فشار نفوس بوده باشد. گوسپند اهلی را می توان در ۸۹۰۰ پیش از عیسا در کوه های زاگروس در محلی به نام زاوی چمی شانیدار، دید (پرکینز، ۱۹۶۴ ع.) که در آن جا نیز نشانه هایی از فشار ناشی از ازدیاد نفوس دیده نمی شود. این مساله، از یک رابطه بی به شدت پیچیده و بغرنج کنش و واکنش میان انسانان، گوسپند و بز وحشی در دوران پایانی کهن سنگی عبور کرده و آرام آرام به اهلی شدن این دو چار پای منجر شده است. به صورت روشن، شمال افغانستان بخشی از همین روند بوده است. این حقیقت روشن است که وابستگی زیاد و دراز مدت انسانان شکارگر و گرد آور با این چار پایان، دگرگونی در رفتار این جانداران در اثر تغییر آب و هوا در دوران هلوسن، و فراوانی در غذا های گیاهی، به میان آورده است. برای درک بیش تر، بایست همه این پدیده های را بررسی همه جانبه نمود. این امر، گفته کارلتن کون، را به یاد می آورد که باری چنین بیان داشته بود:

،، برای کاوشگران جوان، یک عمر کار در مغاره های افغانستان وجود دارد.،،

یافته های تازه

لویی دوپری و من در ماه اگست ۱۹۷۶ ع. دست به بررسی باستانشناسی در دشت ناور، که یک ساختار مرتفع شکل گرفته زیر فشار آتش فشانی می باشد و در ۶۰ کیلومتری شهر غزنی در افغانستان مرکزی قرار دارد، زدیم. این دشت، یک همواری علفزار گونه بی می باشد که در بلندی ۳۱۰۰ متری قرار دارد. این جا، ۶۰ کیلومتر درازی و ۱۵ کیلومتر بر دارد. در بخش شمالی دشت، در دامنه دو تپه که دارای بلندی کم می باشند، در اثر کاوش دو جایگاه رو باز ابزار کار که از سنگ های آتشفشانی ساخته شده اند، کشف گردیدند. این ها در حقیقت امر مواد ذخیره بی ابتدایی اند. این را می توان اولین یافته ها در افغانستان، در چارچوب سنگ های آتشفشانی که به دوره های پیش از تاریخ و یا تاریخی تعلق دارند، به شمار آورد.

سرچشمه این سنگ های آتشفشانی بدون شک، محلی اند. بررسی اثر هایی که به وسیله ف. آسارو F. Asaro، ه. میچل H. Michel، ف. ستروس F. Stross و ن. هاموند N. Hammond در آزمایشگاه لاورنس Lawrence در برکلی Berkeley صورت گرفته است، بر ترکیب ویژه آن ها مهر تایید گذاشته اند. بخش های جنوبی و شرقی دشت ناور به وسیله چندین نوع آتشفشانی شکل گرفته اند. زمین شناسان فرانسه یی مدت ها پیش از وجود سنگ های آتشفشانی در این جا گزارش داده بودند. به این وسیله می توان دشت ناور را در سیاهه سرچشمه های سنگ های آتشفشانی در جنوب آسیا اضافه نمود. در غرب، نزدیک ترین جایگاه شناخته شده سنگ های آتشفشانی در دریاچه وان Van در ترکیه، می باشد.

بر این دو بخش، نام های و.غ.۲ و و.غ.۴ یعنی ولایت غزنی، گذاشته شد. بر اساس بررسی ها، روشن شده است که از دید فن و ویژه گی، به دوران آخر کهن سنگی زبری یا بالایی تعلق دارند. این ها به دسته یی از فن، پیشه و صنعت کاردک ها و ریزه کارد ها که دارای کمی از عنصر های پخته، هندسی و سنگ های نوک تیز می باشند، تعلق دارند. ریزه کارد ها از سنگ های کوچک استوانه یی که آن ها را سنگ های پنسل گونه و یا گلوله گونه می خوانند، ساخته شده اند. در این میان تنها (۷) درصدش ترمیم شده و یا پخته گردیده اند. و.غ.۲ و و.غ.۴. اولین جایگاه کهن سنگی می باشد که در جنوب هندوکش کشف شده اند. بررسی ها و کاوش های بعدی تعداد بیش تر را آشکار خواهد کرد.

در دشت ناور، نتوانستیم مواد نو تری را از دوران کهن سنگی زبری، نسبت به آن چی دوبری در سال ۱۹۷۴ع. کشف نموده بود، به دست بیاوریم. مگر می توان بیان کرد که به بررسی های بیشتری نیاز است.

کاوش های تازه یی که به وسیله باستانشناسان شوروی صورت گرفته است، نشانه هایی از جایگاه های اصلی را مربوط به دوران کهن سنگی زبری که عمر شان به دوران پلاستوسن میان می رسد، در جنوب تاجیکستان که تنها صد کیلومتر از مرز افغانستان فاصله دارد، به دست آورده اند. لازارنکو Lazarenko و Ranov رانوف، (۱۹۷۷ع.). کاوش های رانوف، در جایگاه هایی کاراکاو یک Karakau 1 و لاخوتی یک Lakhuti1، ابزار ریزه و توته سنگی را با ابزار تریشه گر و سنگ های

نامنظمی که بعد ها ترمیم شده اند، به دست آورد. این کاوش گاه ها در عمق رسوبی ذخیره های ریگ مرده زرد گونه یی که به شدت زمین را پُربار می سازد، یافت شده اند. این گونه ذخیره گاه ها در شمال افغانستان شناخته شده اند و امکان آن را میسر می سازد که با یقین به جستجوی اثر هایی از دوران کهن سنگی زیری، در این جا موفق گردیم.

۱. و. وینو گرادف، Vinogradov در سال ۱۹۷۶ع. به حیث عضو هیئت باستانشناسی افغان - شوروی تعداد زیاد جایگاه هایی را که مربوط به دوران آخر کهن سنگی زبری یا بالایی که به اصطلاح شورویان میسولیتیک (دوران میانه سنگی) خوانده می شود، تعلق دارند، میان تاشقرغان و اندخوی در میدان هموار و دشت گونه پُر ریگ ترکستان نشانی نمود. بخش زیاد این جایگاه ها در خط تماس با دشت های ریگی و ذخیره های گل و ریگی که به وسیله دریا ها از کوه هندوکش، آورده شده اند، قرار دارند. در این جا ها، ابزار سنگی هندسی و کاردک ها به صورت فراوان یافت شده اند.

پایان پاره دوم

بیست و چار ثور ۱۳۹۰ هـ. خ.
چارده ماه می ۲۰۱۱ع.

ادامه دارد

برای خوانش پاره سوم [اینجا کلیک کنید](#)